

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه ای از جلسه گذشته

بیان شد که اگر ما اثبات کردیم در این جملات چیزی به نام شرطیت، نه به مدلول اولی و نه به مدلول ثانوی دارد و خود این تعابیر ظهور و دلالتی بر این معنا ندارد، فقط دلالت دارد که از نظر شرعی تحقق این مأمور به با تحقق این شیء است، لا صلاة إلا بطهور یعنی تحقق شرعی صلاة با تحقق طهور است و در مقام این نیست که شارع بخواهد طهور را به عنوان شرط صلاة قرار دهد و بخواهد شرطیت طهور للصلاة را جعل کند و بخواهد موضوع برای احکام عقلی درست کند و همچنین در لا صلاة إلا بفاتحة الكتاب، شارع میگوید از نظر من شارع تحقق این مأمور به با تحقق فاتحة الكتاب است اما این بیان و این تعبیر دیگر در مقام این نیست که شارع بخواهد جزئیت را جعل کند و جزئیت موضوع برای حکم عقل است، عقل میگوید المركب ینتفی بانفعا أحد اجزائه و یتحقق مع وجود جميع اجزائه.

نتیجه بر طبق مبنای استاد

روی این بیان که عرض کردیم و به نظر من بیان محکم و دقیقی هم هست ولو اینکه برخلاف مرسوم در کلمات بوده اینجا استصحاب بقاء جزء می‌توانیم بکنیم، استصحاب بقاء شرط می‌توانیم بکنیم و استصحاب مانع می‌توانیم بکنیم، استصحاب عدم مانع می‌توانیم بکنیم و هیچ کدام هم مستلزم یک عنوان عقلی که بخواهد اصل مثبت باشد نیست، این غایه ما یخطر بالبال در این مطلب دومی که مرحوم آخوند در این تنبیه هشتم بیان کردند.

عرض کردیم در این تنبیه هشتم مرحوم آخوند سه تا مطلب را عنوان فرمودند؛ تا به حال دو مطلب از این سه مطلب ذکر شد.

بیان نکته ای از تنبیه هشتم (اشکال حضرت امام بر استصحاب عدم لابسیت)

یک نکته‌ای که در این مطلب دوم در این تنبیه هشتم وجود دارد این است که آقایان در مقام این هستند که این اشکال را دفع کنند. اشکال اینکه استصحاب بقاء شرط اگر ما بخواهیم شرطیت را از آن نتیجه بگیریم می‌شود اصل مثبت. برای اینکه از اصل مثبت تخلص پیدا کند مرحوم آخوند فرمود همین که منشأ انتزاع رفع و وضعش به ید شارع است کافی است. مرحوم آقای خوئی فرمودند همین که مستصحب قابل تعبّد هست کافی است و مرحوم امام فرمودند همین که مستصحب در تحت یک کبرای

شرعی قرار بگیرد کافی است.

امام(قدس سره) فرمودند مستصحب باید تحت یک کبرای شرعی قرار بگیرد و دنبال جواب از اشکالی بودند که ما قبلاً هم عرض کردیم اصلاً امام خود اشکال را هم تغییر دادند و فرمودند اشکال این است که آقایان به وضو که می‌رسند استصحاب بقاء وضو را جاری می‌کنند من دون تأمل، اما در استصحاب عدم لابسیت ما لا یؤکل تأمل دارند. امام با این بیان که فرمودند تحت کبرای شرعی قرار می‌گیرد فرمودند ما آنچه داریم این است که لا تصلّ فی وبر ما لا یؤکل، اگر یک لباسی ما لا یؤکل بوده و این شخص قبلاً لابس این لباس بوده، الآن در حین نماز شک می‌کند لابس همان لباس است مثلاً در تاریکی است و نمی‌تواند اصلاً لباس را ببیند، شک می‌کند آیا لابس همین لباس است، لابسیت خودش را نسبت به ما لا یؤکل استصحاب می‌کند. بعد چون این کبرا دارد «لا تصلّ فی وبر ما لا یؤکل»، طبق این کبرای شرعی، استصحاب درست است، قبلاً لباس ما لا یؤکل بوده و حین نماز شک می‌کند ما لا یؤکل هست یا نه؟ استصحاب می‌کند.

امام فرمودند ما نمی‌توانیم عدم لابسیت در ما لا یؤکل را استصحاب کنیم بگوئیم این آقا الآن که با این لباس نماز خوانده قبل از این نماز ما لا یؤکل را نپوشیده و الآن هم عدم لابسیت ما لا یؤکل را استصحاب کنیم، ما چیزی به نام عدم لابسیت ما لا یؤکل نداریم، ما لابس ما لا یؤکل داریم نه عدم لابس ما لا یؤکل، «لا تصلّ فی وبر ما لا یؤکل»، کبرای شرعی در لابس ما لا یؤکل هست، اما عدم لابس ما لا یؤکل، یک مفهومی است که ما از این لا تصلّ انتزاع می‌کنیم.

اشکال استاد:

اولاً: قبلاً عرض کردیم به نظر ما بین این تعابیر هیچ فرقی وجود ندارد چه بگوئیم رفع و وضعش به ید شارع باشد و یا قابل تعبّد باشد، تحت کبرای شرعی بخواهد قرار بگیرد، گفتیم این تعابیر مختلف است اما معنایش در واقع یکی است و لو این اعلام و اعظم دنبال این بودند که فرقی ایجاد شود. حتی دیروز عرض کردیم خود مرحوم آقای خوئی در مطلب سوم این قابلاً للتعبّد را می‌آورند و بعد اصل تفصیلی‌اش می‌دهند بأن یكون رفعه و وضعه بید الشارع. این یک اشکال که می‌گوئیم تعبیر این را عوض می‌کنیم.

ثانیا: اشکالی که بر خود امام وارد می‌شود این است که انصاف این است که ما نمی‌توانیم بین این دو استصحاب فرق بگذاریم، بگوئیم لا تصلّ فی وبر ما لا یؤکل موضوع است برای حکم حرمت و بطلان صلاة، بطلان صلاة در چه چیز مراد است؟ موضوعش وبر ما لا یؤکل است، یعنی در وبر ما لا یؤکل نماز باطل است، اینجا اگر گفتیم در عدم لابس ما لا یؤکل، درست است، یک موضوع عدمی ازلی است می‌گوئیم از ازل ما لا یؤکل نپوشیده و الآن هم ما لا یؤکل نپوشیده! و ما درست است برای عدم لابس ما لا یؤکل برای خودش حکم شرعی و کبرای شرعی نداریم، برای عدم لابس ما لا یؤکل، از ازل ما لا یؤکل نپوشیده حالا هم که نماز می‌خواند باز می‌گوئیم این ما لا یؤکل نپوشیده است! ما این اثر را به راحتی می‌توانیم نتیجه بگیریم که «المانع مفقود»، آنچه که در نظر شارع مانعیت دارد نیست، کبری نداریم ولی اینجا اثر شرعی داریم، اثر شرعی‌اش این است که آنچه در نزد شارع مانع است نیست، همین مقدار اثر شرعی بر ما کافی است.

بنابراین اثر شرعی اینجا وجود دارد، یعنی اشکالی که بر امام هست این است که شما برای تخلّص از اصل مثبت یک تعبیری به میدان آوردید که یک مورد دیگر که اثر شرعی روشن دارد را می‌خواهید خارج کنید در حالی که این مسلم داخل است، اگر در استصحاب عدم ازلی از حیث مسئله‌ی سالبه‌ی به انتفاع موضوع اشکالی نداشته باشیم اثر شرعی در اینجا دارد.

این نکته را در ذهن شریف‌تان قرار بدهید؛ واقعش این است آنچه که امام اینجا فرمودند یک تکلف شدیدی است که ما راهی را

انتخاب کنیم که یک استصحابی که مستصحابش اثر شرعی دارد از دایره ی استصحاب خارج کنیم، اگر به صورت عدم نعتی هم بگوئیم، یقیناً این آقا دو ساعت پیش لباس‌هایی که داشته ما لا یؤکل نبوده، الآن هم حین صلاة استصحاب کنیم عدم لبس ما لا یؤکل را، نتیجه‌اش این است که آن مانع شرعی غیر موجود است، ما می‌گوئیم مانع شرعی نیست، مانع شرعی که نشد؛ عقل می‌گوید این نماز صحیح است و نیاز به اعاده ندارد ولی اول یک اثر شرعی را برایش بار می‌کنیم.

نکته ای از حضرت استاد در حل اصل مثبت

اما نکته‌ای که می‌خواهم عرض کنم این است که ما هر کدام از این راه‌ها را بخواهیم طی کنیم، بگوئیم منشأ انتزاع کافی است همان طور که مرحوم آخوند فرمودند یا بگوئیم مجرد گونه قابلاً للتعبد کافی است یا بگوئیم تحت کبرای شرعی قرار بگیرد، طبق این مبانی ما دیگر چیزی به نام اصل مثبت نداریم. یعنی یک مواردی که مرحوم شیخ و یک عده‌ی زیادی می‌گویند اصل مثبت است با این تعابیر و با این اجوبه تمام این موارد از اصل مثبت خارج می‌شود، طبق مبنای امام مجرد اینکه منشأ انتزاع رفع و وضعش به ید شارع باشد، ولو منتزع یک امر عقلی باشد، باید استصحاب را اثبات کنیم و حتی آخوند با استصحاب بقاء شرط فرمودند شرطیت اثبات شود، شیخ فرمود اصل مثبت است و آخوند در جواب فرمود: چون منشأ انتزاع شرطیت از این وضو است و وضو رفع و وضعش شارع می‌تواند بگوید تو وضو داری یا اینکه بگوید تو وضو نداری! رفع و وضعش به ید شارع است، پس ما از اصل مثبت خارج می‌شویم. یا بگوئیم مجرد اینکه مستصحاب قابلیت برای تعبّد دارد، یادتان هست مرحوم آقای خوئی فرمود شارع ما را متعبد می‌کند به وجود طهور، می‌گوید این طهور تعبّدی کافی است. ایشان هم فرمودند اصلاً بحث شرطیت اینجا نیست، لکن بقاء این وضو شرطیت باشد، این هم حرف خوبی بود و گفتیم خود همین درست است که اصلاً چنین اثری ندارد ولی فرمودند همین که می‌گوئیم قابلیت تعبّد دارد، می‌گوئیم شارع ما را متعبد می‌کند می‌گوید تو الآن وضو داری، تو الآن استقبال داری، همین مقدار برای استصحاب کافی است.

سؤال:...

پاسخ استاد: حالا بگوئیم اگر ما به یک مستصحابی متعبد شدیم، با ادله‌ی استصحاب می‌گوئیم همه چیز می‌شود قابلیت تعبّد پیدا کند إلا آن مستصحابی که یقین و شک در آن باید ببینیم ملاکش وجود دارد یا نه؟ که قبلاً عرض کردیم فقط احکام عقلیه است.

اشکال بر مبنای مرحوم خوئی

ما در احکام عقلیه نمی‌توانیم بگوئیم شک داریم این حکم عقلی باقی است یا نه؟ برای اینکه حکم عقلی یا ملاکش هست یا ملاکش نیست، اگر هست حکم باقی است و اگر نیست باقی نیست، معنا ندارد استصحاب کنیم حکم عقلی را. در احکام عقلیه شک راه ندارد اما نسبت به احکام شرعیه راه دارد، ما حکم شرعی ظاهری داریم اما حکم عقلی ظاهری نداریم، نمی‌توانیم بگوئیم اینجا حکم عقلی ظاهری داریم، این هم یکی از موارد اختلاف احکام شرعیه و احکام عقلیه است، در احکام عقلیه ما حکم عقلی ظاهری نداریم اما در احکام شرعیه حکم شرعی ظاهری داریم، شارع می‌تواند بگوید ظاهراً این وضو باقی است، ظاهراً این استقبال هست، ظاهراً این خبث موجود است یا این خبث موجود نیست، بعد اگر این را کنار گذاشتیم هر چیزی که در آن شک راه داشته باشد، می‌گوئیم حیات زید، قابلیت تعبّد دارد، بلکه شارع ما را متعبد می‌کند به اینکه زید هست اگر این مقدار کافی است پس بگوئیم همه‌ی آثار بر آن بار باشد، این اشکال هم به نظر من دافعی ندارد و اشکال خوبی است. مخصوصاً برای مرحوم آقای خوئی، می‌گوئیم اگر شما می‌فرمائید مجرد گونه قابلاً للتعبّد قابل تعبّد است، من الآن می‌گویم حیات زید، آیا حیات زید قابلیت تعبّد دارد یا نه؟ شارع می‌تواند من را متعبد کند به اینکه زید زنده است، وقتی شک دارم به اینکه زید زنده است یا نه؟ وقتی متعبد شدم به اینکه زید زنده است همه‌ی آثار را می‌توانم بر آن بار کنم حتی آثار عادی، انبات لحيه و تمام اینها باید روی آن بار شود،

یعنی اصلاً ما چیزی به نام اصل مثبت در این مبنا نخواهیم داشت.

موارد استهزاء به خود با استفاده از کلام امام رضا(ع)

روایت خوبی در کنز الفوائد کراچی آمده در بحار که بحار هم از آنجا نقل می‌کنم در جلد 75 صفحه 356 از مواظ امام هشتم(علیه السلام) است، ایوب بن نوح از امام رضا(علیه السلام) نقل می‌کند.

حضرت فرمود^[1] سَبْعَةُ أَشْيَاءَ بَغَيْرِ سَبْعَةِ أَشْيَاءَ مِنَ الْإِسْتِهْزَاءِ، هفت چیز است که اگر هفت چیز را نداشته باشد از مصادیق استهزاء است، فرمود «مَنْ اسْتَغْفَرَ بِلِسَانِهِ وَلَمْ يَنْدَمْ بِقَلْبِهِ فَقَدْ اسْتَهْزَأَ بِنَفْسِهِ، وَمَنْ سَأَلَ اللَّهَ التَّوْفِيقَ وَلَمْ يَجْتَهِدْ فَقَدْ اسْتَهْزَأَ بِنَفْسِهِ، وَمَنْ اسْتَحْزَمَ وَلَمْ يَحْذَرْ فَقَدْ اسْتَهْزَأَ بِنَفْسِهِ، وَمَنْ سَأَلَ اللَّهَ الْجَنَّةَ وَلَمْ يَصْبِرْ عَلَى الشَّدَائِدِ فَقَدْ اسْتَهْزَأَ بِنَفْسِهِ، وَمَنْ تَعَوَّذَ بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ وَلَمْ يَتْرُكْ شَهَوَاتِ الدُّنْيَا فَقَدْ اسْتَهْزَأَ بِنَفْسِهِ، وَمَنْ ذَكَرَ اللَّهَ وَلَمْ يَشْتَقْ إِلَى لِقَائِهِ فَقَدْ اسْتَهْزَأَ بِنَفْسِهِ».

خیلی روایت جامع، جامع و پرمعنایی است. مواردی که انسان استهزاء به نفسه می‌کند یعنی خودش را مسخره می‌کند نه تنها عملش اثر ندارد و مؤثر واقع نمی‌شود؛ خدای تبارک و تعالی به او توجه نمی‌کند، بلکه دائماً تنزل نفسی برای خودش ایجاد می‌کند، اگر انسان دیگری را مورد استهزاء قرار بدهد به چه ملاکی قرار می‌دهد؟ می‌گوید کار تو کار غیرعقلایی است و کار بی‌معنایی است، از مواردی که انسان باید خودش به خودش بخندد و خودش را مسخره و استهزاء کند این موارد است.

«مَنْ اسْتَغْفَرَ بِلِسَانِهِ وَلَمْ يَنْدَمْ بِقَلْبِهِ فَقَدْ اسْتَهْزَأَ بِنَفْسِهِ» اگر کسی استغفار کند و دائماً استغفر الله ربی و اتوب إليه می‌گوید ولی این کلمات فقط داخل دهان است و در قلب هیچ ندامتی برای او به وجود نمی‌آید از اینکه این گناهانی که کرده چقدر او را از خدا دور کرده، چقدر او را از قرب خدا فاصله انداخته است، چقدر او را از چشم خدا انداخته است. هر استغفاری باید یک ندامت قلبی در کنارش باشد ندامت قلبی هم یعنی انسان با همه‌ی وجودش احساس شرمساری و پشیمانی و حقارت کند. عظمت خدا را دائماً در نظر داشته باشد، آن وقت هست که این استغفار منشأ می‌شود برای رحمت الهی، برای ترقی انسان، برای تعالی انسان، این سفارش‌هایی شده که در ماه رجب استغفار زیاد کنید نه اینکه انسان با زبان زیاد استغفار کند بلکه ندامت قلبی هم ... انسان می‌تواند بفهمد ندامت قلبی دارد یا ندارد؟ کسی که به زبانش استغفار کند اما قلباً نادم نباشد دارد خودش را مسخره می‌کند نه اینکه به صورت انشائی باشد که خودت را مسخره کن! نه، فقد استهزاء بنفسه إخبار از یک واقعیتی است که این کار را انجام می‌دهد که خودش را مسخره می‌کند ولی نمی‌فهمد، این یک.

«وَمَنْ سَأَلَ اللَّهَ التَّوْفِيقَ وَلَمْ يَجْتَهِدْ فَقَدْ اسْتَهْزَأَ بِنَفْسِهِ» کسی که از خدا توفیق می‌خواهد و مکرر می‌گوید وَفَّقْنَا، اسئلك التوفيق، اسئلك الله التوفيق، اما هیچ تلاشی نمی‌کند و در خانه نشسته است، فقد استهزاء بنفسه. حالا کسی بگوید من فقط با نماز شب و ذکر و این امور صبح می‌خواهم یک مجتهد جامع الشرائط بشوم! این دارد خودش را مسخره می‌کند، اگر در طول تاریخ به یک افرادی عنایات خاصی شد، اولاً ما در تاریخ نداریم که عنایات علمی دفعی این چنینی باشد، ممکن است یک کسی در عالم رؤیا حافظ کل قرآن شود و اینطور هم شده، ولی العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء، خود خدا فرموده است اگر می‌خواهید من یشاء باشید باید تلاش کنید، کسی که تلاش نکند اصلاً مصداق من یشاء قرار نمی‌گیرد. طلبه هستیم و ساده همینطور روایت را می‌خوانیم العلم نور یقذفه الله فی قلب ما یشاء، صبح از خواب بیدار می‌شوم و می‌گویم کل عرفان و فلسفه را بلام یا کل فقه را بلام، ادعاهای این چنینی زیاد بوده، باید تلاش کرد.

این روایت من سأل الله التوفيق و لم یجتهد فقد استهزاء بنفسه را بنویسید و روی میزتان بگذارید دائماً باید تلاش کنیم تا خدای تبارک و تعالی عنایتی کند.

«وَمَنْ اسْتَحْزَمَ وَلَمْ يَحْذَرْ فَقَدْ اسْتَهْزَأَ بِنَفْسِهِ» آدمی که دوراندیشی می‌کند اما حذر نمی‌کند! دوراندیشی می‌کند می‌گوید این کاری که می‌خواهم انجام بدهم این اشکالات را دارد همه‌ی اینها در ذهنش می‌آید خدا در ذهنش قرار می‌دهد، رفاقت با این آقا این اشکال را دارد وقت من را تلف می‌کند، چیزی به من یاد نمی‌دهد، تقوای من کم می‌شود، همه‌ی اینها را قشنگ بررسی می‌کند ولی و لم یحذر! انگار نه انگار، شروع می‌کند به رفاقت با او. تو که نشستی فکر کردی این آدم نه از جهت علمی به درد تو می‌خورد و نه از جهت اخلاقی و نه از جهت خانوادگی، نه از هیچ جهتی، بلکه برای تو ضرر دارد. اما حالا بی‌اعتنای به همه‌ی این دور اندیشی‌ها انسان به مراد خود داشتن با او شروع می‌کند.

«وَمَنْ سَأَلَ اللَّهَ الْجَنَّةَ وَلَمْ يَصْبِرْ عَلَى الشَّدَائِدِ فَقَدْ اسْتَهْزَأَ بِنَفْسِهِ» کسی که از خدا دائماً بهشت را مسئلت می‌کند ولی حاضر نیست که تن به شدائد و سختی‌ها بدهد، اَفَتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ وَالشَّدَائِدِ را باور ندارد.

«وَمَنْ تَعَوَّذَ بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ وَلَمْ يَتْرُكْ شَهَوَاتِ الدُّنْيَا فَقَدْ اسْتَهْزَأَ بِنَفْسِهِ» اینها خیلی توضیح می‌خواهد، من عناوینش را فقط اشاره می‌کنم، کسی که اعوذ بالله من الشیطان الرجیم زیاد می‌گوید ولی و لم یترک شهوات الدنیا، نگاه به نامحرم می‌کند و اعوذ بالله می‌گوید، مال حرام می‌خورد و اعوذ بالله می‌گوید، این که نشد! باید این استعاضه که خیلی هم سفارش شده، مخصوصاً در نماز قبل از شروع فاتحه‌الکتاب استعاضه را حتماً به یاد داشته باشید، یکی از چیزهایی که انسان را در نماز حفظ می‌کند که بتواند توجه به خدای تبارک و تعالی داشته باشد این است که اول نماز به خدا پناه ببرد که دست شیطان در نماز او کوتاه شود، استحباب هم دارد و همه‌ی آقایان این را فرمودند.

حالا اگر انسان استعاضه را داشته باشد اما شهوات را ترک نکند فایده‌ای ندارد.

«وَمَنْ ذَكَرَ اللَّهَ وَلَمْ يَسْتَقِ إِلَى لِقَائِهِ فَقَدْ اسْتَهْزَأَ بِنَفْسِهِ» از کسانی که خودش را مسخره می‌کند این است که سه «از کسانی که خودش را مسخره می‌کند این است که کسی که ذکر خدا را دارد اما اشتیاق به لقاء خدا ندارد، فقط همینطور یککسی که ذکر خدا را دارد اما اشتیاق به لقاء خدا ندارد، فقط همینطور یک ذکر زبانی دارد الله اکبر، صفات خدا، اسماء خدا، این انکاری که وارد شده را می‌گوید اما در ذهنش نمی‌آید که من چه زمانی می‌خواهم با خدا ملاقات کنم، من آمادگی ملاقات خدا را دارم یا خیر؟ اگر همین الان به من بگویند بسم الله باید رفت و باید بمیری چقدر آمادگی دارم، این هم از کسانی است که خودش را مسخره می‌کند.

«وَمَنْ ذَكَرَ الْمَوْتَ وَلَمْ يَسْتَعِدْ لَهُ فَقَدْ اسْتَهْزَأَ بِنَفْسِهِ» کسی که به یاد مُردن می‌افتد ولی آمادگی برای مُردن و پاسخ به سؤال نکیر و منکر را در عالم قبر ندارد، این هم فقد استهزا بنفسه.

این هفت مورد خیلی موارد عجیبی است و غالباً مورد ابتلای ما هم هست، مراقب باشید که یک وقتی از مستهزئین به انفسنا نباشید، خودمان را مسخره نکنیم و توجه نداشته باشیم، خداوند همه‌ی ما را از این هفت گروه ان شاء الله خارج بفرماید.

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ